



دوس داشتنی بود

خواستنی بود

از اون بی همتاها که همه غبطه ش رو میخوردن و خود گمشده شون رو تو

شخصیتش پیدا می کردن

"دلبر" که دیگه خود خودش بود

گاهی همه بودن ولی اونکه نبود انگار به هیچ کس خوش نمی گذشت

گاهی هم که اون بود و کسی نبود هیچ چیزی کم نبود...

هم "ترتر" بود

هم "رها" بود

یه وقتایی می شد مثل کوه غرق صلابت و شکوه

یه وقتایی میدیدیش شده مثل پاییز و برگ و بارونش "جینگیلی جینگیلی"

خلاصه "خوشبخت" بود...

بالاخره یه جایی ازش پرسیده بودن چجوری مثل تو بشیم؟ اینطوری خاص و

دوس داشتنی؟

پاسخش همین یک جمله بود؛

"راز خوشبختی این نیست که آدم کارهایی رو که دوس داره رو انجام بده، بلکه

خوشبخت کسی هست که کارهایی رو که انجام میده رو دوس داشته باشه"

بعدهش گفته بود؛

"راستی، همه فکر میکنن خوشبخت ها مدام میرن در پی 'نداشته هاشون' تا

بدستشون بیارن و احساس خوشبختی کنن، ولی غافل هستن از اینکه

خوشبخت ها با 'داشته هاشون' خوشن و لذت میبرن..."

